

از نگاه مخاطب

مروری بر چهار اثر از افسانه شعبان‌نژاد

آتوسا صالحی

اما یک شاعر کودک، با کودکی آن چنان پیوند می‌خورد که خود جزئی از آن می‌شود؛ چرا که او هم شاعر است و هم برای کودک می‌سراید. شعر نگاهی تازه و کودکانه می‌خواهد و کودک به شعری دل می‌بندد که از جنس دنیای او باشد. دنیای کودک سرشار از شگفتی زندگی و خیال‌های رنگارنگ و واقعی است. شعر گفتن برای کودکان، آن قدرها هم که به نظر می‌آید، ساده و پیش پا افتاده نیست؛ همان‌طور که هر شعر ساده و پیش پا افتاده‌ای شعر کودکانه نیست. این تلقی شاید از آن‌جا ناشی شود که نمونه‌هایی که به نام شعر کودک امروز کتاب‌فروشی‌ها و کتابخانه‌های ما را انباشته‌اند، کم نیستند. نمونه‌هایی پر از اشکال‌های وزنی و زبانی و کلامی که نه ربطی به دنیای خیال‌انگیز و خلاق کودکان دارند و نه از شعریت شعر و کشف‌های ناب شاعرانه بویی برده‌اند...

اما افسانه شعبان‌نژاد، از معدود شاعران کودکی است که هم شاعر است و هم کودک. او هم چون یک کودک، از دریچه شعر به هستی و دنیای پیرامونش نگاه می‌کند و هم چون یک شاعر، به

رایین اسکلتن، در مقاله «شعر، جادو و کودکی» می‌نویسد: «پیوند میان کودکی و شعر بسیار نیرومند است. بسیاری از شاعران متوجه می‌شوند که بار دیگر به سوی روزهای کودکی و تجربه‌های آن دوران بازگشته‌اند. برخی از شاعران به گفته خود، احساس می‌کنند که اشعارشان دارای زمینه‌های ویژه‌ای است که پیش از هر چیز از خاطرات دوران کودکی آن‌ها مایه می‌گیرد. البته، این بدان معنا نیست که شاعران نسبت به روزهای کودکی خود، بیش از حد احساس دل‌تنگی می‌کنند. کودکی از آن جهت اهمیت دارد که قوه تخیل کودک، هنوز تحت سلطه عقل واقع نشده است. رابطه یک کودک با تجربه بسیار مستقیم‌تر و عاطفی‌تر از مردم بالغ است. دنیا برای کودکان هنوز پر از شگفتی‌هاست. اشیا، تازه و سرشار از زندگی هستند... یک کودک بسیار بیش از آن‌چه فکر می‌کنیم، می‌بیند.»^(۱)

هر شاعری چه بخواهد برای کودکان شعر بسراید، چه نخواهد، ناگزیر است که با کودکی و کودکی خویش پیوندی ناگسستنی برقرار کند. شعر سرودن، خود تمرین دیدن و از نو دیدن و کشف کردن است. یک شاعر نیز درست مثل یک کودک، بسیار بیش از آن‌چه همه می‌بینند و فکر می‌کنند که می‌بینند، می‌بیند.

از حیاط این خانه می‌شود آرام به آسمان پرید
 و از باغ قشنگ آسمانش یک دسته گل ستاره چید:
 شب بود و من از حیاط خانه
 آرام به آسمان پریدم
 از باغ قشنگ آسمان‌ها
 یک دسته گل ستاره چیدم
 (پیرامن پر از ستاره) (۳)

● اما افسانه شعبان‌نژاد، از
 معدود شاعران کودکی است که
 هم شاعر است و هم کودک. او
 هم چون یک کودک، از دریچه
 شعر به هستی و دنیای
 پیرامونش نگاه می‌کند و
 هم چون یک شاعر، به هستی و
 جهان شعر خویش از دریچه
 چشم یک کودک می‌نگرد

از زاویه دید یک کودک

از آن جا که شعبان‌نژاد در شعرهای
 کودکانه‌اش، از نگاه یک کودک به جهان می‌نگرد و
 از زبان او حرف می‌زند، دیگر نمی‌تواند مثل یک
 معلم یا نصیحت‌گو، مثل یک پدر، مادر یا هر
 بزرگ‌تر دیگری با کودک برخورد کند. او مثل خود
 کودک با او حرف می‌زند و از این روست که
 حرف‌هایش برای کودکان، نه پر از نصیحت و پند و
 اندرز است و نه خشک و خسته کننده. مخاطب به
 شعرهای او، مثل حرف‌های دوست شیرین زبانش
 گوش می‌دهد و از شنیدن برداشت‌های شاعرانه او
 که از صمیمیت و سادگی و خیال‌های کودکانه

هستی و جهان شعر خویش از دریچه چشم یک کودک
 می‌نگرد. او وقتی برای خردسالان هم شعر می‌گوید،
 از زاویه دید یک خردسال به دنیا می‌نگرد و
 همان جور با جهان اطرافش رابطه می‌گیرد که یک
 خردسال می‌تواند تجربه کند و از آن لذت ببرد.

شاید رمز موفقیت شعبان‌نژاد هم در همین
 نکته باشد. او وقتی برای خردسال شعر می‌گوید،
 خود یک خردسال می‌شود، وقتی برای کودک شعر
 می‌گوید، یک کودک و وقتی برای نوجوان می‌گوید،
 یک نوجوان. شعبان‌نژاد اگرچه برای همه
 گروه‌های سنی کودک و نوجوان شعر می‌سراید،
 موفق‌ترین شعرهایش همان‌هایی است که برای
 کودکان می‌گوید؛ شاید به این دلیل که دنیای شعر
 او بیش‌تر دنیایی کودکانه است تا نوجوانانه. وقتی
 او از زاویه دید یک کودک و از پشت پنجره کودکی
 شاعر یا شاعری کودک، به حیاط خانه و حیاتی که
 در خانه در جریان است، چشم می‌دوزد، نگاهش
 سادگی نگاه یک کودک را دارد و بر زندگی و
 اجزایش قوانینی دیگر حاکم است و روابطی دیگر.
 از پشت این پنجره می‌توان پاییز را دید که سوار بر
 باد می‌آید، گل و برگ و سبزه می‌چیند و در گوش
 درخت‌ها زمزمه می‌کند:

تو سوار باد بودی
 که به روستا رسیدی
 به میان باغ رفتی
 گل و برگ و سبزه چیدی
 گل و بلبل و پرستو
 همه با شتاب رفتند
 به درخت‌ها چه گفتی
 که همه به خواب رفتند؟! (۴)

(چه گفتی؟...) (۴)

انتخاب همین زاویه دید، باعث می‌شود که شاعر نیز مثل خود کودک، ارتباط نزدیک‌تری با طبیعت اطرافش بگیرد و بتواند حتی در حیوانات دوروبرش نیز خصیصه‌های انسانی پیدا کند. او می‌تواند مهمان یک بزغالهٔ زیبا شود:

با شادمانی صبح‌ها
من می‌شوم مهمان او
زیرا که من هم می‌خورم
از شیر مادر جان او

(بزغاله من) (۶)

و یا شاهد خجالت کشیدن گربه، از ماهی‌های حوض باشد:

از حوض او بیرون پرید
این سو دوید، آن سو دوید
او پیش ماهی‌های ما
حتماً خجالت می‌کشید

سرشار است، لذت می‌برد. در این میان، حتی بزرگ‌ترها هم وقتی پا به دنیای شعر او می‌گذارند، مثل خود او با کودک حرف می‌زنند و کلام‌شان از همان جنس است و همان رنگ و بو را دارد؛ شیرین است و رد پای استدلال‌های کودکانه در آن دیده می‌شود:

پدر بوسید من را
به شوخی گفت: «وز، وز
ورم کرده دماغت
شده یک سیب قرمز.»

(زنبور و سیب قرمز) (۴)

آن وقت رفت بابا
در را یواشکی بست
او گفت: «هیس، ساکت
آقا کلاغه خواب است!»

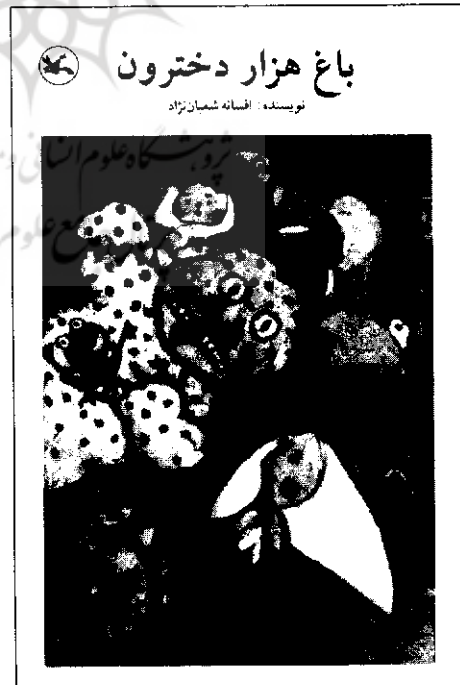
(هیس، ساکت) (۵)

(خندیدم و خندیدم) (۷)

انتخاب این زاویه دید، هم‌چنین به شاعر این امکان را می‌دهد که درست مثل یک کودک، عبارت‌ها را از چهرهٔ اشیای پیرامونش کنار بزند و مرز خیال و واقعیت را درهم بشکند. این‌گونه، او در پیراهن آبی، دریایی می‌بیند که می‌توان مثل ماهی در آن شنا کرد:

دوخته مادر برایم
یک لباس خوب و زیبا
رنگ زیبای لباسم
هست آبی، مثل دریا
می‌روم من، مثل ماهی
توی این دریای آبی
می‌زنم دستی به رویش
می‌خورد او بیج و تابی

(مثل ماهی) (۸)



کودک با گربه‌ای که گلدان گل را شکسته، حرف می‌زند و از زبان کودک می‌گوید:

بگو ای گربهٔ بد
چرا در رفته‌ای زود
نماندی تا به آن‌ها
بگویی کار من بود

(گلدان گل و گربه) (۱۱)

به جای شکستن واژه‌ها

انتخاب زاویه دید کودکانه، به شعبان نژاد این امکان را نیز می‌دهد که با کودک با زبان خودش حرف بزند، از واژه‌های خود او استفاده کند و کلمات را مثل مخاطبش بر زبان آورد. شعبان نژاد در شعرش، کلمات را به سادگی و روانی در کنار هم می‌گذارد و در بیش‌تر موارد، نمی‌گذارد رعایت وزن و قافیه و دیگر ضروریات شعری، دست و پا گیرش شود و زبان کودکانهٔ شعرش را دچار اشکال کند:

● هر شاعری چه بخواهد برای

کودکان شعر بسراید، چه

نخواهد، ناگزیر است که با

کودکی و کودکی خویش

پیوندی ناگسستنی برقرار کند.

شعر سرودن، خود تمرین دیدن

و از نو دیدن و کشف کردن

است. یک شاعر نیز درست مثل

یک کودک، بسیار بیش از آن‌چه

همه می‌بینند و فکر می‌کنند که

می‌بینند، می‌بیند

تشخیص (Personification) هم که یکی از زیباترین گونه‌های صور خیال در شعر و تصرفی است که ذهن شاعر در اشیا و در عناصر بی‌جان طبیعت می‌کند و از رهگذر نیروی تخیل خویش به آن‌ها حرکت و جنبش می‌بخشد^(۹)، در شعرهایی که از زاویه دید یک کودک روایت می‌شود، نقش قابل ملاحظه‌ای دارد. تشخیص یا جاندارپنداری، نه تنها از گونه‌های صورخیال در شعر که بخشی از زندگی عادی و طبیعی هر کودکی است. کودک در برخورد‌های روزمرهٔ خود، به محیط اطرافش جان می‌بخشد، به اجزای آن نزدیک می‌شود و آنان را مثل یک شخصیت واقعی، در زندگی‌اش وارد می‌کند. و برای همین است که کودک می‌تواند ساعت‌ها پشت یک پنجره بنشیند و به باران چشم بدوزد و خسته نشود. شعبان نژاد هم وقتی از نگاه یک کودک به باران چشم می‌دوزد، او را جاندار می‌پندارد و از این خصیصهٔ کودک که از عناصر زیبایی‌شناسی شعر نیز به شمار می‌رود، کمک می‌گیرد. او آوای باران را می‌شنود که مثل دوستی به سراغش می‌آید، او را صدا می‌زند و برایش شعر می‌خواند:

من کنار شیشه هستم

می‌زند باران صدایم

می‌نشیند توی ایوان

شعر می‌خواند برایم

(شمار باران) (۱۰)

این ویژگی گه‌گاه این امکان را به شاعر می‌دهد که به شکلی غیرمستقیم، ارزش‌هایی را نیز به کودک منتقل کند. او به کودک نمی‌گوید: «اگر کار بدی کردی، از من فرار نکن، بلکه با شجاعت بایست و بگو که کار بد، کار من بود.» او مثل یک

از صبح زود حتماً

بیچاره کار کرده

از دست جوجه‌هایش

حالا فرار کرده

(مهر، ساکت) (۱۲)

سلامت زبان، یکی دیگر از ویژگی‌های شعر شعبان نژاد است. او برای رسیدن به زبان کودکان، از کلمات شکسته و زبان محاوره استفاده نمی‌کند، بلکه ترجیح می‌دهد نحو رسمی زبان را رعایت کند و به جای شکستن واژه‌ها، با جابه‌جا کردن ارکان جمله، ساخت آن را به زبان گفتار نزدیک کند:

مجبور کرده است که چندان با زبان کودکان سازگار نیست. جابه‌جایی ارکان جمله نیز در مواردی، مثل دست‌اندازهایی مسیر همواره شعر او را دچار اشکال می‌کند:

دامن سرسبز دشت و تپه را

با دو پای کوچکش طی می‌کند

(صدای زنگوله) (۱۴)

توی دنیای لباسم

می‌کنم من شادمانی

(مثل مامی) (۱۵)

گاه نیز شاعر از کلماتی اضافی و بی‌دلیل، برای پر کردن وزن کمک گرفته که نه تنها از فصاحت شعرش کاسته، بلکه به ایجاز آن هم لطمه زده است. برای مثال، لازم نیست که برای ناز کردن گلی در گلدان، حتماً اشاره شود که گل را با دو دست خود ناز کرده‌ایم:

گل زیبایی من را توی گلدان

دوباره با دو دستش ناز کرده

(یک لباس از بهار) (۱۶)

در شعر زیر نیز واژه «در» کاربردی ندارد و تنها برای پرکردن وزن، در شعر گنجانده شده است:

این سوی پنجره

در روبه‌روی من

دیوار بود و یاس

(آن سوی پنجره) (۱۷)

گاهی نیز استفاده از توصیف‌های کلی که باز هم نقشی جز پر کردن وزن ندارد، به شعریت شعر لطمه زده است. مثلاً تکرار واژه شادمان در این شعر، نه تنها حس تازه‌ای به مخاطب منتقل



ناگهان کیسه او

پاره شد توی هوا (ناگهان کیسه او توی هوا پاره شد)

پر شد از پنبه برف

همه چیز و همه جا (همه چیز و همه جا پر از پنبه

برف شد)

(ته سرما) (۱۳)

البته، گاهی نیز زبان شعرها از روانی و سلامت لازم برخوردار نیست و پیداست که رعایت وزن و استفاده از قافیه‌ها، شاعر را به استفاده از واژه‌هایی

نمی‌کند، بلکه از تأثیر آن نیز می‌کاهد. مخاطب شعر و به خصوص شعر کودک، بیش تر دوست دارد با تصویرهای متفاوتی از مفهومی مانند شادمانی روبه‌رو شود که بتواند با عینیت بخشیدن به مفهومی مجرد، چون آمیزه‌ای احساس شاعر را به او بنمایاند و او را بر سر ذوق آورد، نه آن که با توصیفی مستقیم و تکرار آن کلی‌گویی کند:

با شادمانی می‌کشم
دست نوازش بر سرش

با شادمانی صبح‌ها
من می‌شوم مهمان او

(بزرگاله من، ۱۸)

درونمایه و مخاطب

اما آن‌جا که شعبان‌نژاد یک موقعیت را به تصویر می‌کشد و برداشت و نتیجه‌گیری از آن موقعیت و تحلیل آن را به مخاطب خویش می‌سپارد، یک قدم پیش می‌آید و به شعریت شعر نزدیک می‌شود. در این‌جا است که او دست مخاطب را هم می‌گیرد و با خود در مسیر شعر خویش همراه می‌کند، دیدنی‌ها را نشانش می‌دهد و می‌گذارد که او نیز در تجربه‌ای با شاعر شریک شود، با حقایقی که پیش‌تر برایش نادیده و ناشنیده مانده بوده است، برخورد کند و از کشف این حقایق، به درک عمیق‌تری از خود و جهان پیرامونش دست یابد. و این همان چیزی است که از ادبیات و شعر انتظار می‌رود. شعر با آخرین کلمه به پایان می‌رسد، اما نمی‌میرد، بلکه زندگی‌اش را در ذهن مخاطب خود پی می‌گیرد. شعر کودک و نوجوان نیز اگر بخواهد به نیاز مخاطب امروز پاسخ دهد، نمی‌تواند از این قاعده مستثنی باشد که اگر

جز این باشد، نام شعر سزاوارش نیست؛ حتی اگر برای مخاطب خاص سروده شود. این ویژگی را در آثار نوجوانانه شعبان‌نژاد، بیش‌تر می‌توان یافت که البته، با توجه به ویژگی‌های مخاطب نوجوان و انتظار او از شعر، ضروری‌تر به نظر می‌رسد. برای مثال، در شعر «دو چشم» شاعر با تصویر یک موقعیت در اجتماع امروز خویش و نقد اجتماعی و نقد رفتار فردی، نتیجه‌گیری را به مخاطب شعر وامی‌گذارد:

ایستادی و نگاهی کردی
دست بر جیب زدی، خندیدی
رفتی از عرض خیابان آن سو
توی یک دکه تو چیزی دیدی

لحظه‌ای بعد تو بودی و دو چشم

که به دنبال خودت می‌بردی
پیش چشمان پر از غصه‌ او
بستنی دوقلو می‌خوردی

(دو چشم، ۱۹)

و اگرچه گاه شعر می‌تواند به برداشت‌های متفاوتی برسد و مفاهیم پیچیده‌ای را نیز دربرگیرد، ظاهری مبهم ندارد، بلکه با زبانی روان و تصویرهایی آشنا، به سراغ واقعیت‌های ملموسی می‌رود که برای مخاطب گنگ و دور از ذهن نیست. این مفاهیم، آن‌جا که با بیان غیرمستقیم و جزئی‌نگر به تصویر کشیده می‌شود، مؤثرتر است. شعر «شیشه‌آواز»^(۲۰) از این نظر نمونه‌ای مثال‌زدنی است که بیان غیرمستقیم آن از یک واقعیت تلخ، بسیار تأثیرگذار و عمیق است:

دل‌م‌کز کرده مثل یا کریمی
که روی برف‌ها تنها نشسته

مجموعه شعر شاعر نیز هست - اگرچه می‌توان شعرهایی هم یافت که به مخاطب شعر امید می‌دهند و از آرزوهای قشنگ شاعر سخن می‌گویند، اما هم‌چنان فقدان فضایی شاد، زنده و پرجنب‌وجوش در کل مجموعه حس می‌شود. از آن‌جا که مخاطب شعرها نوجوان و از نیرو و حرکت و زندگی لبریز است، این سؤال پیش می‌آید که چرا بیش‌تر شعرها در سکون اتفاق می‌افتد و در فضایی ساکت و آرام؟ در بیش‌تر این شعرها شعبان‌نژاد از پشت پنجره به تماشا می‌نشیند و با مخاطب خود از آرزوهایش می‌گوید:

پنجره / باز شو! / آمده‌ام کوچه را / در تو تماشا کنم
شعر را / باز در آن سوی تو پیدا کنم

(به دنبال شعر) (۲۱)

ولی از پشت پنجره او، بیش‌تر حقایق تلخ به چشم می‌آید:

می‌نشینم در کنار پنجره
کوچه‌های روبه‌رویم خسته‌اند
دست‌های سنگی دیوارها
انتهای کوچه‌ها را بسته‌اند

(آرزوی کوچه‌ها) (۲۲)

در یچه بسته است
و شب در آن طرف
بدون یک ستاره در عبور
اتاق
غرق در صدای تار عنکبوت

(شب در عبور) (۲۳)

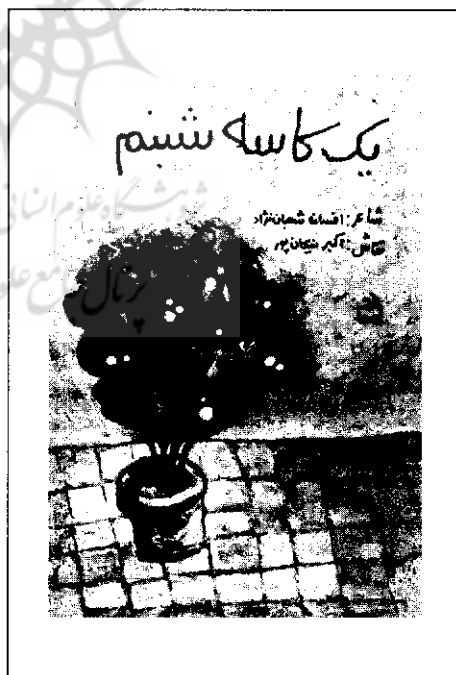
و هوا، هوای دلتنگی‌ها و تنهایی است:
آسمان آبی و صاف
و هوای دل من بارانی است

میان چشم او عکس حیاطی
پر از برف و یخ و سرما نشسته

□
دلش یخ بسته مانند دل حوض
گمانم یخ‌زده پروازهایش
به دست سرد سرما بار دیگر
شکسته شیشه‌ آوازهایش

□
نگاهش رفته تا آن سوی خانه
لب یک ظرف خالی پای دیوار
میان برف‌ها پیچیده امروز
صدای تلخ‌هق‌هق‌های دیوار

اما متأسفانه شاعر، در بیش‌تر شعرهای تأثیرگذاری که برای نوجوانان سروده، به سراغ موضوعاتی تلخ و مفاهیمی غمبار رفته است. مثلاً در مجموعه شعر «شیشه‌ آواز» - که پر حجم‌ترین



دشت با پیرهن گل گلی اش

مثل پیرهن گلدار من است

گاهی نیز در پایان شعر که مخاطب منتظر وقوع یک حادثه است، هیچ اتفاقی نمی‌افتد. نمونه‌هایی از این دست را در مجموعه شعرهای کودکان شاعر نیز می‌توان یافت:

ماه تاب می‌خورد

توی دست‌های آب

با صدای پای شب

می‌روم به سوی خواب

(تاب مگس ماه) (۲۸)

روی لب‌های همه

خنده مهمان شده است

موقع رفتن من

به دبستان شده است

(تنهایی) (۲۴)

(آماده برای مدرسه) (۲۹)

انتظار آن چه انتظار نمی‌رود

نزار قبانی، در کتاب «داستان من و شعر» که حاصل تجربه‌ها و نفس کشیدن‌های او در فضای شعر و شاعری است، می‌گوید شعر انتظار چیزی است که انتظار نمی‌رود و اضافه می‌کند: «شعری که چیزهای مکشوف را دوباره کشف کند و سنگ‌های دنیای قدیم را چنان که هست به کار ببرد، ارزشی ندارد. طبیعت، بازگرداندن و تکرار را می‌پذیرد، اما شعر آن را تحمل نمی‌کند.» (۳۰)

شعبان نژاد از شاعران موفق است که به خصوص در حوزه خردسالان، توانسته است شعرهای متفاوتی برای مخاطبان خود بسراید: شعرهایی که به اصطلاح امضای شاعر را می‌توان، حتی بدون ذکر نام او، در سطر سطرش پیدا کرد:



جز کلاغی که لب پرچین است

هیچ کس این جا نیست

باز هم من بودم و آغاز تنهایی

با دوتا هدده که روی سنگ‌ها

دل‌تنگ می‌خواندند

(دور تا همد) (۲۵)

در مواردی نیز درونمایه شعرها نمی‌تواند انتظار مخاطب نوجوان را که از نگاه و تفکرات کودکانه فاصله گرفته است، برآورده کند و تعبیراتی کودکانه دارد. مثلاً در شعر «پونه‌ها و پروانه‌ها» (۲۶) که برای گروه سنی «د» و «ه» (دوره راهنمایی و سال‌های دبیرستان) سروده شده، آمده است:

می‌رود بعبع کنان نزدیک جو

آب صافش را تماشا می‌کند

آن طرف‌تر در میان سبزه‌ها

چندتا پروانه پیدا می‌کند

یا در شعر «آبی و سبز» (۲۷) برای همان گروه

سنی می‌خواهیم:

آن جوچه غذا می خواست
با نوک زدنش فهماند
جای نوکش اما حیف
روی لپ من جا ماند!

(یک جوچه کلاغ) (۳۱)

شعبان نژاد با استفاده از ترکیباتی نو، فضاهای
سرورثال زیبایی می آفریند:

داشت در پای چناری غمگین
تخم آواز قناری می کاشت

(یک سبد خاطره) (۳۵)

شاعر در شعرهای نوجوانان نیز نگاهی
متفاوت دارد که به نگاه دیگر شاعران کودک و
نوجوان کم شباهت است:

بهار آمده است
و نوی ذهن قناری ترانه می کارد
(مرای چلچله) (۳۶)

زندگی معنی شده

زیر باران، توی بوی خست‌ها
زندگانی می چکد

گاهی از سوراخ‌های سقف ما

(بوی خست) (۳۲)

اما متأسفانه شعرهای او، گاهی در استفاده از
ترکیب‌ها و تعبیرات دچار تکرار می‌شود که بیش‌تر
از آن‌که متأثر از دیگر شاعران کودک و نوجوان
باشد، متأثر از دیگر آثار خود است. شاعر اگرچه در
شعرهایی که برای نوجوانان سروده، از ترکیب‌ها و
تعبیراتی شاعرانه - که البته بیش‌تر رنگ و بوی
ترکیب‌های سهراب سپهری را دارد - استفاده
می‌کند، همین ترکیب‌ها نیز با تکرار در دیگر
شعرها، کم‌کم تأثیر خود را از دست می‌دهد و
تبدیل به شگردی می‌شود که با فرمولی ساده
می‌تواند تا بی‌نهایت ادامه پیدا کند؛ ترکیباتی از
قبیل موج زدن صدا، چکیدن و شکستن آواز و...

و بعضی از شعرها نیز از زوایای متفاوت تصویر
می‌شوند. مثلاً در شعر «باغ و زنبق» (۳۳)، راوی
زنبقی است که از ته گلخانه صدا می‌زند:

پشت این شیشه گلخانه دل نازک من

باغ و آن همه‌مه را می خواهد

همه را می خواهد

شاعر هم‌چنین در بسیاری موارد، از عناصر
زیبایی‌شناسانه شعر و صور گوناگون خیال، برای
به تصویر کشیدن فضایی شاعرانه و در عین حال
کودکانه کمک می‌گیرد. برای مثال، ایهامی که در
نام پنبه‌دوز (نام دیگر کفش‌دوزک و نام کفاش)
وجود دارد، می‌تواند بهانه سرودن شعری
خیال‌انگیز شود:

پنبه‌دوز از دشت چید

چند تا گلبرگ زرد

بعد یا گلبرگ‌ها

کفش او را وصله کرد!

(کفش‌های شاپرک) (۳۴)

شعبان نژاد همین ترکیبات را نیز بی‌هیچ
تغییری در دیگر شعرهایش تکرار می‌کند و برای
رسیدن به تعبیراتی تازه و متفاوت که بتواند
تأثیری از نوع دیگر بر مخاطب بگذارد، تلاشی
نمی‌کند (نمونه‌هایی که در زیر می‌آید، همگی تنها
از یک مجموعه شعر شاعر انتخاب شده‌اند و این
خود نشانگر تکرار بسیار این‌گونه تعابیر، در
شعرهای نوجوانانه شعبان نژاد است).

موج صدا

آن طرف زنجره‌ای می خواند

باغ در موج صدایش پیداست

(باز کن پنجره، را) (۳۷)

چشمه از موج صدایم ناگهان
سینه‌اش لبریز شرشر می‌شود

(گل‌های انار) (۳۸)

زندگانی می‌چکد
گاهی از سوراخ‌های سقف ما

(بوی خشت) (۴۶)

باز هم صدای گله‌ای
موج می‌زند میان دره‌ها

(جای پای آب) (۳۹)

احساس کردم می‌چکم
مانند او از آسمان

(کوچه‌های ناردان) (۴۷)

شکستن شیشه‌ی آواز
من آواز شکستن را
برای شیشه می‌خوانم

(آواز شکستن) (۴۰)

بیا بیا به من نگاه کن
به من که می‌چکم از آسمان

(بیا به من نگاه کن) (۴۸)

به دست سرد سرما بار دیگر
شکسته شیشه‌ی آوازهایش

(شیشه‌ی آواز) (۴۱)

● انتخاب زاویه دید کودکانه،

به شعبان نژاد این امکان را نیز

می‌دهد که با کودک با زبان

خودش حرف بزند، از واژه‌های

خود او استفاده کند و کلمات را

مثل مخاطبش بر زبان آورد.

(آواز شکستن) (۴۲)

شعبان نژاد در شعرش، کلمات

را به سادگی و روانی در کنار

هم می‌گذارد و در بیش‌تر موارد،

(کوچه‌های ناردان) (۴۳)

نمی‌گذارد رعایت وزن و قافیه و

دیگر ضروریات شعری، دست

و پا گیرش شود و زبان کودکانه

شعرش را دچار اشکال کند

چکیدن آواز
کسی آواز می‌خواند
صدایش می‌چکد در من

آوازهای خیس او

در گوش کوچه می‌چکید

باز هم آواز نرم جیرجیرک‌ها
می‌چکد از روی یک پیچک

(عشقی) (۴۴)

و این چکیدن، هم‌چنان در شعرهای شاعر
تکرار و رد پایش در بیش‌تر شعرهای مجموعه
دیده می‌شود:

جای او بر لب پرچین خالی‌ست
می‌چکد غصه‌ی من در دل حوض

(تغاسی) (۴۵)

شاعر حتی در قافیه‌های خود نیز خود را تکرار
می‌کند. مثلاً دو کلمه پنجره و زنجره و دره و بره، در
مجموعه شعر «شیشه‌ی آواز»، چندین بار تکرار
می‌شود.

حتی اسم‌های انتخابی برای شعرها نیز بسیار شبیه به یکدیگرند. برای مثال، تنها در مجموعه «شیشه‌آواز» با این اسم‌ها روبه‌رو می‌شویم:

بوی خشت / بوی سیب، کوچه‌های تنهایی /
کوچه‌های ناودان، آبی و سبز / آبی و سبز و سفید،
جای پا / جای پای آب.

تنوع در انتخاب قالب نیز کم‌تر به چشم می‌آید و بیش‌تر اشعار شاعر، در همان قالب همیشگی چارپاره سروده شده‌اند. (۴۹)

□

با این همه، شعبان‌نژاد شاعر لحظه‌های خوب سادگی و صمیمیت است. او شاعری است که شعر را می‌شناسد و سلامت زبان و روانی کلامش، شیرینی و صفایی بیش‌تر به شعرهایش بخشیده است. او در شعرهایش لحظه‌های ساده و در عین حال دوست‌داشتنی زندگی را دوباره می‌آفریند و چون عکس‌هایی دیدنی به نمایش می‌گذارد. شعر او مخاطب خود را به دنیایی پر از مهر و دوستی می‌برد و او را با هستی و جلوه‌های زیبایی آن دیگر بار آشتی می‌دهد:

یک قورباغه دیشب
توی حیاط ما بود
بابا خوشش نیامد
چون پرسر و صدا بود

او شعر خواند و اصلاً
خوابش نبرد بابا
می‌گفت باید او را
بیرون کنم از این جا

آن قورباغه امروز
این جا نبود دیگر
رفتیم کنار پله
گفتم به گوش مادر:

«فهمیده او خودش هم
دیشب چه کار کرده
از ترس کارهایش
حالا فرار کرده»

(قورباغه فراری) (۵۰)

پی‌نوشت

۱. اسکلتن، رابین: حکایت شعر، ترجمه مهرانگیز اوحدی، میترا، چاپ اول، ۱۳۷۵، تهران، ص ۱۳۷.
۲. شعبان‌نژاد، افسانه: چتری از گلبرگ‌ها، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چاپ دوم ۱۳۷۷، تهران، ص ۸۰.
۳. همان، ص ۲۰.
۴. شعبان‌نژاد، افسانه: زنبور و سیب قرمز، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چاپ دوم ۱۳۸۱، تهران، ص ۱۷.
۵. همان، ص ۹.
۶. چتری از گلبرگ‌ها، ص ۶.
۷. زنبور و سیب قرمز، ص ۷.
۸. چتری از گلبرگ‌ها، ص ۱۴.
۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا: صور خیال در شعر فارسی، آگاه، چاپ ششم، ۱۳۷۵، تهران، ص ۱۴۹.
۱۰. چتری از گلبرگ‌ها، ص ۲۲.
۱۱. زنبور و سیب قرمز، ص ۱۹.
۱۲. همان، ص ۹.
۱۳. چتری از گلبرگ‌ها، ص ۱۲.
۱۴. شعبان‌نژاد، افسانه: یک کاسه شبنم، مدرسه، چاپ اول، ۱۳۷۰، تهران، ص ۲۸.
۱۵. چتری از گلبرگ‌ها، ص ۱۴.
۱۶. همان، ص ۱۸.
۱۷. شعبان‌نژاد، افسانه: شیشه‌آواز، کانون پرورش فکری

- کوکان و نوجوانان، چاپ اول ۱۳۷۴، تهران، ص ۱۷.
۱۸. چتری از گلبرگ‌ها، ص ۶
 ۱۹. یک کاسه شبنم، ص ۱۲
 ۲۰. شیشه‌ آواز، ص ۲۹
 ۲۱. همان، ص ۶۰
 ۲۲. همان، ص ۷
 ۲۳. همان، ص ۵۷
 ۲۴. همان، ص ۴۶
 ۲۵. همان، ص ۴۸
 ۲۶. همان، ص ۱۰
 ۲۷. همان، ص ۳۸
 ۲۸. چتری از گلبرگ‌ها، ص ۲۵
 ۲۹. همان، ص ۲۸
 ۳۰. قیانی، نزار: داستان من و شعر، ترجمه غلامحسین یوسفی و یوسف حسین‌بکار، نشر توس، چاپ اول، ۱۳۵۶، تهران، ص ۱۱۵
 ۳۱. زنبور و سیب قرمز، ص ۵
 ۳۲. یک کاسه شبنم، ص ۸
 ۳۳. همان، ص ۶
 ۳۴. چتری از گلبرگ‌ها، ص ۵
 ۳۵. شیشه‌ آواز، ص ۵۰

۳۶. همان، ص ۳۴
 ۳۷. همان، ص ۶
 ۳۸. همان، ص ۲۶
 ۳۹. همان، ص ۱۳
 ۴۰. همان، ص ۱۲
 ۴۱. همان، ص ۲۹
 ۴۲. همان، ص ۱۲
 ۴۳. همان، ص ۲۴
 ۴۴. همان، ص ۴۲
 ۴۵. همان، ص ۴۶
 ۴۶. همان، ص ۴۹
 ۴۷. همان، ص ۲۴
 ۴۸. همان، ص ۱۶
 ۴۹. از چهار مجموعه شعری که از سوی پژوهشنامه، برای نقد در اختیار نگارنده قرار گرفت (شیشه‌ آواز، یک کاسه شبنم، چتری از گلبرگ‌ها، زنبور و سیب قرمز) ۶۵ شعر در قالب چارپاره (که از این میان ۸ چارپاره متفاوت‌تر است و مصراع‌های آن بلند و کوتاه می‌شود) ۱۲ شعر در قالب نو و یک شعر در قالب مثنوی سروده شده است.
 ۵۰. زنبور و سیب قرمز، ص ۱۵